# مقدمه

ما عرض کردیم که دو نگاه در برابر هم قرار دارند در این دو بحث یکی هرمنوتیک نسبیت‌گرا که آن را بحث کردیم و از میان بیست‌وچند نقد چهار پنج نقد مورد قبول بود.

 پس از آن‌که اصول و خطوط کلی نسبی و نسبیت‌گرا را در چند بند ذکر کردیم بعد هم ادله آنها و نقد آنها را ذکر کردیم و عناصر اصلی آن را گفتیم و عناصر و خطوط کلی را ذکر کردیم بعد ادله بود و بعد هم نقد بود گفتیم در برابر آن به پاره‌ای از عناصر کلی هرمنوتیک ویژگی‌های هرمنوتیک عینیت‌گرا هم که در مقابل آن قرار دارد اشاره بکنیم که به چند مطلب اشاره کردیم.

در بحث قبل گفتیم روح هرمنوتیک عینیت‌گرا این است که معنای ثابتی وجود دارد هسته معنایی ثابتی وجود دارد و امکان دسترسی به آن هست علی‌الاصول امکان دسترسی به آن هست حالا من اینها را سریع عرض بکنم وجود هسته ثابت معنایی که به متن مراجعه کردید امکان دسترسی اینها خطوط اصلی و کلی آن‌هاست و بعد گفتیم که اگر تفاوت اینها را می‌گوییم که نص و ظاهر ما داریم نص و ظاهر وجود دارد از طرف دیگر ظاهر و باطن وجود دارد.

بنابر این دیدگاه و همین‌طور دلالت تصوری و تصدیقی هم به اراده استعمالی و جدی مرتبط می‌گردد. اینجا هم من یک توضیح بیشتری بدهم.

# نسبت دلالت تصوری و تصدیقی و اراده استعمالی و جدی

این دیدگاه که دیدگاه اجتهادی است یعنی یک معنای ثابتی است که قرائت‌ها آزاد نیست طبعاً ما که تلاش می‌کنیم یا به معنا رسیده‌ایم یا اجتهادها و کوشش‌ها تلاش می‌کنند به معنای واقعی برسند دلالت تصوری و تصدیقی آن‌وقت برای دلالت تصوری یک سؤالی که من اینجا می‌خواهم به آن اشاره بکنم و جواب بدهم این است که نسبت دلالت تصوری و تصدیقی و همین‌طور نسبت بین اراده استعمالی و جدی چیست؟

وقتی یک عبارتی صادر می‌شود یک معنای تصوری داریم بعد یک مراد و یک مراد استعمالی داریم و یک مراد جدی داریم اینها درواقع دایره دلالت هستند که در یک متن و یک گزاره متصور است این دایره‌ها همیشه بر هم منطبق نیستند گاهی بر هم منطبق هستند این را شما سه دایره بگیرید نظیر آن بحثی که دوایر اسلام می‌گفتیم یک چیزی شبیه آن در اینجا متصور است البته با تفاوت‌هایی که دارد ببینید دلالت تصوری اونی است که ما از لفظ وضع و لغت و ادبیات به دست می‌آوریم شما وقتی می‌گوییم زید قائم یا زید کالأسد این دلالت تصوری‌اش با مراجعه به لغت و بر اساس فرهنگ و گرامر به دست می‌آید یعنی لغت و صرف و نحو اینها یک چیزهایی است که به ما یک تصور اولیه‌ای به دست می‌دهد از آنچه این از معنای وضعی و لفظی این امر اما بنابر هرمنوتیک عینیت‌گرا ما درصدد این نیستیم که بخواهیم ببینیم که این لفظ به لحاظ وضعی چه می‌گوید بلکه آن پلی است برای رسیدن به اراده او چون تفسیر بنابر اراده عینیت‌گرا تفسیر مؤلف‌محور است یعنی قصدمحور است کانون تلاش ما همان قصد و اراده جدی است غایت القصوی در هرمنوتیک عینیت‌گرا این است این غایت القصوای ما است این اصل مهم است که در هرمنوتیک عینیت‌گرا غایت القصوی ما این است که به اراده جدی او دسترسی پیدا بکنیم به آنچه او می‌خواهد بگوید و درواقع می‌خواسته است برسیم ما برای اینکه به آنجا برسیم اولین راه این است که معنای تصوری را به دست بیاوریم این معنای تصوری از لغت و ادبیات غربی‌ها یعنی درواقع در چهارچوب فرهنگ‌نامه‌ها و گرامر هست که اینجا یک تصویر دیگری را از زید قائم به دست می‌دهد اگر کسی لغت عربی را نداند و بشنود که زید قائم طبعاً باید برود ببیند زید خوب معلوم است اسم کسی است قائم هم این‌جور است این ترکیب هم می‌خواهد بگوید این بر او حمل می‌شود و معنای قائم هم این است البته معنای مجازی هم دارد منتهی می‌گویند اولین چیزی که به ذهن می‌آید و مبنا هست همان معنای تصوری است و آن قسمت تشخیص ذهن ما دین را ابتدا از لغت و ادبیات و اینها به دست می‌آوریم و چون می‌دانیم اینکه ما به لغت و ادبیات مراجعه می‌کنیم چون می‌دانیم که قرار گوینده حکیم قرار او بر این است که از همین چهارچوب لغوی رایج متداول استفاده بکند و لذا اگر ما این قرار را از او ندانیم اصلاً نباید برویم سراغ این مثل این که گاهی همین‌طور است گاهی عرف در یک زبان دیگری حرف می‌زنند و لذا وقتی که آنجا خط و خال و ابرو می‌گوید اول قرار بر این است که نرویم ببینیم که لغت چه می‌گوید آن یک فرهنگ خاص عرفانی می‌خواهد اینکه ما ابتدای رجوع می‌کنیم به فرهنگ و ادبیات و لغت و اینها و همه اینها می‌گوییم جزء مقدمات اجتهاد است این به خاطر یک پیش‌فرض است آن پیش‌فرض این است که قرار او بر این است که در این چهارچوب سخن بگوید توجه کردید و لذا گام اول همین مراجعه به لغت و ادبیات و علوم این‌جوری است که درواقع آن چهارچوب معنایی را افاده می‌کند اما این دایره نمی‌توانیم بگوییم تا این را دیدیم منطبق بر اراده جدی او است چرا برای اینکه ممکن است که قرائن خاصی به کار برده باشد ممکن است یک تصرفاتی در این معنای لغوی داشته باشد ریزش کرده باشد توسعه‌اش داده باشد یا با قرینه‌ای مثلاً معنای مجازی را اراده کرده باشد این احتمالات وجود دارد ما یک معنای اولیه آنجا به ذهنمان می‌آید ولی احتمال می‌دهیم که این عین اونی نباشد که او می‌خواهد بگوید یعنی منطبق نباشد دایره آن معنای تصوری با اونی که او می‌خواهد اراده بکند چرا برای اینکه قرائن ویژه‌ای به کار برده احیاناً در یک جاهایی در معنای لغوی توسعه و ضیقی داده و از این قبیل چیزها از این جهت است که همیشه بعد از معنای تصوری با آن شرایط کلی که لغت و ادبیات و علوم ادبی و اینها می‌گیریم یک راه دوم باید برداریم برای اینکه ببینیم که اراده جدی او چیست در اینجا بحث قرائن لبی و عقلی و حالی و امثال اینها مطرح می‌شود چون قرائن وقتی که قرائن متصل لفظی باشد قرائن لبی و عقلی و حالی و قرائن لفظی منفصل باشد دو دایره ما داریم یک دایره معنای تصوری و به شکلی اراده استعمالی در حدی که این کلام فعلاً می‌خواهد به اینها افاده بکند و یک دایره‌ای که اراده واقعی و جدی او چیه ما برای این وارد آن دایره اول بشویم یعنی معنای تصوری و حالا حداکثر اراده استعمالی را به دست بیاریم اینجا لغت است و ادبیات و قرائن لفظی که اینجا وجود دارد اینها همه کنار هم قرار می‌گیرد یک تصویری از یک گزاره در ذهن من نقش می‌بندد ولی بلافاصله وقتی که وارد این دایره شدم و یک صورتی به ذهنم آمد سؤال مطرح می‌شود که من می‌خواهم ببینم او چه می‌گوید او هم این را اراده کرده یا نه؟ این دومین سؤال است.

### دو سؤال هرمنوتیک اجتهادی در مواجه با متن

بنابر دیدگاه هرمنوتیک اجتهادی و هرمنوتیک عینیت‌گرا ما تا مواجه به متن می‌شویم دو تا سؤال برایمان مطرح می‌شود یکی اینکه ظاهر تصوری و استعمالی این چیست این یک سؤال است و یک سؤال این است که آیا همان مقصود است یا تفاوت دارد با مقصود جدی او مراد جدی او یک تفاوتی دارد در آن مرحله اول یک دلالت تصوری و احیاناً حالا همان در حد مراد استعمالی که در چهارچوب همین چیزهای اولیه به دست می‌آید در اینجا ما بیشتر در همین حوزه لغت و ادبیات و قرائن لفظی که تو خود کلام الان ریخته این یک معنایی را در ذهن ما افاده می‌کند این معنایی که من از او گرفتم که از لغت و عرف ما برمی‌چینیم این معنا سؤال دوم بعد از اینکه این نقش را پذیرفت سؤال دوم این می‌شود که آیا این معنا هم مراد واقعی اوست اینکه این معنا مراد واقعی اوست این نیاز به دو تا امر جدی دارد یکی اینکه ببینیم که آیا او بر همین روال عرفی و عقلایی دارد حرکت می‌کند یا نه و اینکه به‌طورکلی روال را پذیرفته یا نه و دوم اینکه اگر هم کلیت این را پذیرفته آیا تعدیل و اصلاحی در این کاربرد الفاظ و معانی و اینها ایجاد کرده یا نکرده یعنی درواقع این سؤال دوم که می‌گوییم که آیا همان مراد تصوری و استعمالی، مراد جدی است این خودش منحل می‌شود به دو تا سؤال یکی اینکه همان روش متداول عقلایی را در کاربرد الفاظ علی‌الاصول پذیرفته است یا نه این روش را نپذیرفته و اگر این را پذیرفته آیا قرائن و شرایط خاص تعدیل‌کننده معنا به کار برده است یا نه اینها همان تحدید آن حرکت اجتهادی است که ما انجام می‌دهیم که اینها بنیادهایی است که باید پذیرفته بشود تا این حرکت اجتهادی ما درست بشود این دو تا سؤال را باید جواب داد که آیا بر همین روال و مشی دارد ثبت می‌کند علی‌الاصول یا اینکه اصلاً داستان آن جدا است منظورش از خط و خال و ابرو یک چیز دیگری است زبانش زبان دیگری است نمی‌دانم چه چیز است اگر هم علی‌الاصول همین چهارچوب زبانی را پذیرفته است خوب باید ببینیم که در مقام زبان و تطبیق این چهارچوب زبانی خیلی وسعت دارد خیلی ظرفیت دارد برای اینکه عام بشود خاص بشود و نکات فراوانی که اینجا وجود دارد ما این دو فهم را درواقع اول این را انتخاب می‌کنیم و بعد اگر این را پذیرفتیم ببینیم که برای پاسخ به این سؤال دوم باید قرائن لبی، عقلی، حالی و لفظی منفصل را بررسی کنیم اینها اصطلاحاتی است که در اصول ما آمده.

پس دو دایره اینجا وجود دارد یکی اینکه در چهارچوب این زبان انگلیسی و عربی و یا زبان دیگری اینها به ما افاده می‌کند این یک حدی دارد و یک چهارچوب اینکه اراده آن گوینده با این چه نسبتی دارد که گاهی اراده گوینده ممکن است تباین داشته باشد برای اینکه گوینده مشی این زبان را نپذیرد اصلاً خودش قواعد دیگری دارد که البته اینکه مشی زبان کلی را نپذیرفته باشد ولی جاهایی می‌شود که خیلی تفاوت دارد با آن مشی‌اش اگر نه مشی را پذیرفته آن‌وقت باید برویم ببینیم که همینی که اول به ذهن آمد عین مقصود است یا اینکه کمی با هم تفاوت دارد که این تفاوت مراد استعمالی یا دلالت تصوری با مراد جدی این فراوان وجود دارد اصلاً همین که گفته «**اوفوا بالعقود**» ولی ده جا ما در روایات داریم که گفته این عقد جایز است آن جایز است این معنایش این است که «**اوفوا بالعقود**» تصوری‌اش و استعمالی‌اش یعنی اوفوا جمیع العقود ولی وقتی که به شواهد و قرائن منفصل و تخفیفات منفصل مراجعه کردیم می‌بینیم که نه این اوفوا بالعقود مراد منطبق بر این بالتمام نیست بلکه مراد واقعی اخص از عموم است همه عقدها را نگفته یک سری عقود از این بیرون آمده این است که دایره یا اینجا از جاهایی است که تخفیفی وارد شده یا گاهی حکومت درست کرده در جای دیگر می‌گوید که خوب بعد از این مراد واقعی او فراتر از عقل بوده و لذاست که اگر ما گفتیم که هسته معنایی دارد این هسته معنایی اولین نطفه او در دایره اول شکل می‌گیرد یعنی در آن بخش‌های تصوری و استعمالی که در چهارچوب قواعد ادبی زبانی است ولی این هسته اولی است آن هسته معنایی ثابتی که ما می‌گوییم اونی نیست که لغت به ما می‌گوید بلکه اونی است که مؤلف و متکلم از این عبارت اراده واقعی کرده و لذا اول ما این چهارچوب را در قالب استاندارد لغوی یا معنایی به دست بیاوریم بعد برای اینکه ببینیم مراد واقعی هست یا نیست این را به محک یک آزمایش دیگر دربیاوریم که در آزمایش دوم ما باید ببینیم که روش او همین است یا غیر از این است اگر هم روش این است آن‌وقت او می‌تواند در همین چهارچوب‌های لغت به او اجازه داده شده دخل و تصرف بکند قید بزند به قرائن تکیه بکند به قرائن عقلی به قرائن عقلایی و امثال اینها آن‌وقت همه اینها را بررسی بکند و همین‌طور احوال و روحیات او که اصلاً او در چه فضایی حرف زده اینها همه جزء قرائن حالیه است اینکه باید برود بازسازی بکند شرایط متکلم را مؤلف یعنی باید بروید در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام توجه کنید و آن چیزهایی که دخالت در این دارد چون همه چیز دخالت در آن ندارد این که دخالت آن را کشف بکنی اینها همه قرائن حالیه است نگویید تو اصول و اینها گفته نشده اینها همان قرائن حالیه است همین که می‌گوید که این جمله را امام در پاسخ به این سؤال داد یا در فضایی داد که ابوحنیفه آن را می‌گفت آن‌وقت اینها همه قرائن حالی است برای اینکه مراد جدی را به دست بیاوریم به این ترتیب است که مراد ما از هسته معنایی ثابت هسته معنایی ثابت مقصود مؤلف است این یک برای رسیدن به آن هسته معنایی مقصود جدی مؤلف و گوینده اولین گام استکشاف مراد دلالت تصوریه و مراد استعمالی است و گام دوم هم این است که ببینیم این مراد جدی هم هست یا نیست تو گام اول یک سلسله شرایط و پیش‌نیازها دارد که بعضی از پیشنهادهای اجتهاد که می‌گوید لغت و ادبیات و اینها به آنجا برمی‌گردد برای آن گام دوم یک شرایط دیگری دارد و آن اینکه مثلاً قرائن حالی و منفصل و عقلی و لبی و اینها ملاحظه بکند تا بتواند البته این را فرض می‌گیریم که بگوییم روش او اعتماد بر همین روش همان گفتمان عربی است همان چیزی که در محاوره آن زمان تداول داشته باید ثابت بکنیم که همان روشی که در آن زمان متداول بوده آن را پذیرفته که این را البته بعدها در یک جایی بحث می‌کنیم یکی از پیش‌فرض‌هایی است که بحث می‌کنیم که شارع مقدس چه در قرآن چه در روایات بر همان منوال عقلایی و متداول اعتماد تکیه کرده که همان می‌شود اصل حجیت و ظهورات و امثال اینها که آن را هم جدا یک وقتی بحث می‌کنیم پس فعلاً ما این را کنار می‌گذاریم.

### کشف مراد تصوری و تبدیل آن به مراد جدی دو گام در هرمنوتیک اجتهادی

درواقع ما دو نکته را بحث می‌کنیم یکی کشف مراد تصوری و بعد تبدیل آن به مراد جدی که برای تبدیل آن به میدان دوم و دایره دوم و مراد جدی دامنه فهم باید گسترش پیدا بکند یعنی باید ببینیم که این آیه قرآن فرمود «**الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏»[[1]](#footnote-1)** ولی این «**الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏»** اول یک چیزی افاده می‌کند که تو ذهن متعارف ما آنها می‌آید به سمت اینکه متعارف ما که می‌گوییم یعنی آن‌هایی که مخاطب این کلام بودند ما هم همین را باید همین را باید مبنا قرار بدهیم جلوس مثلاً ولی بعد وقتی که قرائن متصل و حالی و مقالی و عقلی را می‌بینیم و قصد تامی می‌کنیم تازه تفاوت پیدا می‌کند با آن مفاد اولیه و آن می‌شود مراد جدی این هسته معنایی ثابت مقصود همان مراد است و برای رسیدن به آن حداقل ما باید این دو گام را برداریم اول آن چیزهای لفظی اولیه را به دست بیاوریم و بعد برای اینکه تفصیل بکنیم این را به اینکه ما هو المراد للشارع واقعاً باید به قرائن و امثال اینها توسل بجوییم تا به آن مراد او برسم و یا نزدیک بشویم اگر هم امکان دسترسی کامل به مراد وجود ندارد این هم یک بحث مهمی است که به اختصار اینجا بحث کردیم.

طبعاً این مباحث هم در اصول یعنی مبنای بحث اصولی گفته شده منتهی این دیدگاه مختصر می‌توانیم بگوییم به این نگاه و نگرش مختصر مبتنی است بحث دیگری هم که اینجا هست در دلالت همان‌طور که می‌دانیم اینها از مبانی بحث هرمنوتیک عینیت‌گرا که دلالت مطابقی داریم و تضمنی این در دایره وضع قرار می‌گیرد و دلالت التزامی همان‌طور که در منطق گفته شده لزوم بیّن، حالا بعضی می‌گویند فقط به معنای اخص بعضی می‌گویند هر دوش فی المعنی الاعم اینها در محدوده دلالت‌های لفظی است اما اگر از محدوده لزوم بین بیرون آمد شد لزوم ملازمه غیر بین این ملازمه غیر بین دیگر جزء دلالت‌های عقلی می‌شود دلالت لفظی نیست بنابر این بحث که معنایی را افاده می‌کند بالمطابقه معنا یک ملازمه‌هایی دارد و ملازمه‌ها و استلزاماتی دارد گاهی این لزوم‌ها در حد خیلی بارز و برجسته است و لذا لفظ می‌شود دلالت لفظی من اینها را خیلی مختصر عرض می‌کنم و نکته اصلی را بیان می‌کنم و هر یک از اینها خیلی نکات ریزتری دارد که مقام بحث ما نیست اما اگر این ملازمه در حد بین نباشد بلکه با استدلالات عقلی می‌گوییم که لازمه این که می‌گوید هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن لازمه عقلی و فلسفی‌اش مثلاً فلان امر است اینها وقتی که فاصله بگیرد پیوند آن پیوند خیلی به ذهن فوری بیاید و اینها نباشد می‌گویند دلالت لفظی نیست این می‌گویند دلالت عقلی می‌شود اونیکه ما باید اینجا به آن توجه بکنیم یعنی سؤالی که اینجا وجود دارد این است که ملازمات یک معنا در یک مرتبه‌ای که بین باشد حالا بین به معنی الاخص یا بنا بر نظری بین به معنی الاعم وقتی که تا این حد ارتباط قوی داشته باشند می‌گویند این جزء دلالت‌های لفظی است وقتی که غیر بین بشود که خود آن هم خیلی فاصله دارد گاهی با یک مقدمه با این ارتباط پیدا می‌کند گاهی با ده تا مقدمه آن هم می‌شود ملازم این معنا توجه کردید آنها می‌گویند از محدوده دلالت‌های لفظی بیرون می‌رود علت این هم این است که دلالت لفظی که می‌گوییم باید تو کاربرد لفظ باید سریع به آن منتقل بشود همین‌که تو این کاربرد لفظی و معنایی و اینها این سرعت انتقال این‌جوری در عرف عام وجود ندارد این دیگر از محدوده دلالت لفظی می‌رود بیرون جزء استدلالات عقلی معنا می‌شود.

### تکیه بر استلزامات عقلی در کلام مولای حکیم

 سؤالی که اینجا وجود دارد این است که آن استلزامات عقلی هم می‌توانیم به آن تکیه بکنیم به‌عنوان مراد جدی این جوابش این است که در چیزهای عرفی و کسانی که توجه ندارند به همه لوازم و اقتضائات تا آخر قصه به زنجیره به‌هم‌پیوسته این معانی تا آخر ما خیلی نمی‌توانیم خیلی به‌عنوان مراد به آن تکیه بکنیم بگوییم مقصود او اینها هم بوده برای اینکه خود ما آدم‌های معمولی وقتی یک حرفی می‌زنند این‌جور نیست که به همه لوازم و اقتضائات حرفشان توجه داشته باشند ولی به آن لوازم و اقتضائات بینی که چسبیده به آن معنا است این را توجه دارد اصل بر این است که توجه دارد ممکن است او هم جایی غافل باشد ولی اصل این است که آدم‌ها به آن توجه دارند وقتی می‌گوید قلم بیاور ظاهرش این است که دوات هم بیاور اما وقتی که اینها می‌رود تو محدوده‌های خفی و دقیق‌تر استلزامات این دیگر نمی‌شود به‌سادگی به هر متکلمی به آن نسبت داد ولی در مولای حکیم به‌عبارت‌دیگر هر چه درجه حکمت را احاطه شخص بر لوازم و ملزومات سخنش بیشتر باشد این کلام بار معنایی بیشتری پیدا می‌کند این که می‌گویند قرآن همیشه زنده است هیچ‌وقت پایان نمی‌پذیرد علتش این است که از کسی صادر شده که بر همه این استظهارات و لوازم سیطره دارد از آدم عادی که وقتی که یک مقاله معمولی می‌نویسد یا چند تا طلبه حرف می‌زند چون حد فهم او این اندازه از ملازمات تشبیهات است و لذا از یک حد که برود بیرون دیگر ارزش ندارد که روی آن کار بکنیم همینجوری می‌شود یک چیزهایی را به یک متن اضافه کرد ولی وقتی که نه درجه حکمت و فهم و احاطه‌اش بیشتر شد آن‌وقت دایره معنایی بسط پیدا می‌کند نه به آن معنایی که بگوییم دلالت التزامی ولی چیزهای جدید می‌توانیم از این به دست بیاوریم هرچقدر این دایره حکمت و عقل و بصیرت و احاطه گوینده بالاتر برود حرف‌ها هم سنجیده‌تر می‌شود و به خاطر این هم می‌شود خیلی اقتضائاتش را به آن توجه کرد چون این الفاظ و اینها آینه روح ما است ما هستیم که در آنها تجسس و توصل و تجلی پیدا می‌کنیم هرچقدر این جان و روح آگاه‌تر و خبیرتر و محیط‌تر بر حقایق باشد دامنه معنایی این بسط پیدا می‌کند نه دامنه معنایی به معنای التزامی بلکه به معنای اقتضائات و لوازم عقلی یک سخن حالا این هم از مسائل مهمی است که من به اختصار ذیل این بحث‌ها عرض می‌کنم بنابراین ما چی می‌خواهیم نتیجه بگیریم می‌گوییم که در هرمنوتیک اجتهادی و عینیت‌گرا ما درصدد دستیابی به مقصود مؤلف و گوینده هستیم این مقصود یک بخشیش تو همین دلالت مطابقی است یک بخشی تو دلالت‌های التزامی است یک بخشیش می‌آید دلالت‌های التزامی غیر بین است یک بخشی از آن هم می‌آید تو دامنه وسیع ملازمات و التزامات که آنها مدلولات عقلی کلام است مدلولات عقلی کلام است و لذا در هسته ثابت و معنایی اولیه که دایره‌ای دارد که این هسته اولیه است که دلالت مطابقی می‌شود تضمنی هم ضمن این است یک هسته و دایره وسیع‌تری که پیدا می‌کند مراد دلالت بین بالمعنی الاخص است همان معنایی که توی منطق گفتیم یک دایره وسیع‌تری پیدا می‌کند به معنی الاهم است یک دایره وسیع‌تری هم پیدا می‌کند که غیر بین‌ها و دلالت‌های عقلی است همه جا این‌جور نیست که هر کلامی این نام را داشته باشد گاهی آدم‌های عادی به بین مدلولات بین به معنی الاخصشان هم توجه ندارند که آن حالا کمتر می‌شود حالا متعارف در همان حد اول و دوم بالاخره یک چیزی به ذهنشان می‌آید ولی از آن به بعد همیشه نمی‌توانیم بگوییم که ما اینجا نمی‌توانیم اینها را جفت‌وجور بکنیم از این کلام می‌شود استفاده کرد پس آن مقصود اوست نسبت مقصود دادن و جدی بودن در حوزه‌های سوم و چهارم در دایره‌های سوم و چهارم این نسبت تابع شخصیت شخص و دامنه احاطه و حیطه علم و سعه معلومات او است و اینکه در اینجا درصدد آن هم باشد تابع آن است که این هم مطلب مهمی است که روی آن کار به این شکل هم نشده و جای کار بیشتری هم البته دارد پس هسته ثابتی که ما می‌گوییم این‌طور است آن‌وقت در همین جا ما علاوه بر اینها یک بحثی هم داریم یک دایره بالاتری هم داریم دایره تأویل و باطن است که آن هم حالا تعابیر مختلفی دارد که نمی‌خواهیم به آن اشاره بکنیم البته بعضی باطن را عام معنا می‌کنند که این دایره را هم می‌گیرد بعضی از این دایره هم بیرون می‌روند تا اینکه ما باطن و تأویل را چطور معنا بکنیم این هم حالا یکی از بحث‌های دیگری است که جای خودش باید بحث بکنیم.

این دوایری است که ما در مقام کشف معنا و اراده متکلم طی می‌کنیم پس در هسته اولیه البته آن بحث قبلی را ما در اینجا از آن غمض عین کردیم آن هسته اولیه مطابقی بود که یک درجه‌اش همان تصوری است بعد می‌شود اراده جدی و اینها.

### تناظر بازسازی صدور کلام یا شرایط مؤلف با قرائن حالیه اصولی

این یک مطلب دیگری است که در اینجا بایستی مورد توجه قرار بگیرد اونی که در کلمات مثل بتی و هرش و شلایر ماخر و این فلاسفه هرمنوتیکی که درواقع عینیت‌گرا هستند آمده با عنوان بازسازی صدور کلام یا بازسازی شرایط مؤلف این همانی است که ما در اصول از آن به قرائن حالیه تعبیر می‌کنیم قرائن حالیه این است که ببینیم یک بخشی از قرائن حالیه اوضاع و احوالی است که در آن این سخن صادر شده اینها پس دامنه دلالت‌ها است ببینیم دلالت‌ها از کجا شروع می‌شود و چقدر می‌تواند بسط پیدا بکند در دایره دلالت‌ها اینکه تفسیر هم رشد می‌کند در قرآن و امثال اینها یک بخشش مربوط به این قصه است بخش زیادی‌اش مربوط به این دلالت‌های عقلی غیر بین است که آیات قرآن ما در فهمش رشد پیدا می‌کنیم برای اینکه هر بار می‌آییم لوازم عقلی‌اش را بررسی می‌کنیم یا زمینه‌سازی خود آیات به همدیگر خود علامه طباطبایی این دو تا کار را زیاد انجام می‌دهد که این آیه با آن آیه صغری و کبری می‌شود نتیجه می‌دهد یا اینکه مدلول با حکم عقل می‌گوییم این استدلال را دارد این است که این معانی همین‌جور بسط پیدا می‌کند و توسعه پیدا می‌کند متناقض نه ولی متفاوت گاهی می‌شود اگر می‌خواهد یک اصطلاح کاملاً متفاوت با عرف به کار ببرد آن باید قرائن جدی به کار ببرد متناقض من نمی‌دانم ولی متفاوت ما داریم گاهی حقیقت شرعیه داریم آن هم هیچ مانعی ندارد یعنی او این کلمه را در معنای ضد لت به کار ببرد مانعی ندارد منتهی ما خیلی سراغ نداریم این‌جوری ولی اینکه متفاوت باشد چرا کارهایی که کرده ببینید این است که یکی از مسائل مهم است که می‌گوید هر گوینده‌ای ضمن اینکه تو چهارچوب لغت و زبان خودش دارد کار می‌کند درعین‌حال برای خودش یک دستگاه ویژه‌ای را ساخت و پرداخت می‌کند یعنی تو قرآن که برویم ایمان و کفر و انسان و چی و چی و اینها همه یک بارهای معنایی خاص پیدا کرده در همان بستر مثلاً زبان عربی و زبان خودش بوده ولی در همان بستر یک عنایت‌هایی داشته با قرائنی دخل و تصرف‌هایی کرده و به نحوی اصطلاحات خاصی پیدا شده ولی اصطلاحات خاص یک ملاحظاتی دارد نسبت به آن معنای عرف حجت همان وضع خاص است که اینجا پیدا کرده این حجت است یعنی این است که مقصود جدی ما است و لذا می‌گوییم که اولین چیزی که در دلالت تصوری به دست می‌آوریم این کافی نیست شما بروید تو دل قرائن اوضاع و احوال و لبیات تا اونی که مراد او است در اینجا به دست بیاورید که آن خیلی وقت‌ها از آنچه در بستر اولیه لغت بوده کمی زاویه می‌گیرد ولی با آن منطبق نیست این هم حالا بحث‌های کلی وجود دارد که انشاءالله بعد خیلی حرف‌های منقح و منظمی وجود دارد که با گفته‌های علمی تجزیه‌وتحلیل نمی‌شود خوب این همان معنای اولیه‌ای که قرائن لبی و مقالی هم آن را تأیید می‌کند حجت می‌گیریم منتهی اینکه می‌گوییم حدی از آن برای همه حجت دارد.

1. **- طه / 5.** [↑](#footnote-ref-1)